



روزنگار هیئت میثاق با شهدا | شب پنجم
بسج دانشجویی دانشگاه امام صادق علیه السلام
 ۷ آبان ۹۳ | ۵ محرم ۱۴۳۶ | شماره ۳۴

باید با شنیدن اسم امر به معروف و نهی از منکر تن مسئولین فاسد و ناکارآمد بلرزند...

خلاصه ی سخنرانی شب چهارم

جامعه را هم معلوم می کند.

جامعه ظرفیت امتحان را دارد

هر امتحانی از جامعه گرفته می شود یعنی آن جامعه می تواند از پس آن سختی و امتحان برآید. زیرا خداوند شخص یا جامعه ای را فراتر از توان و ظرفیتش امتحان نمی کند. نباید در هیچ امتحانی گفت ما نمی توانیم.

قضیه تحریم ها همین است. محاصره همین است. تهاجم رسانه ای همین است. ما نمی توانیم نداریم. بارها امام و آقا هم فرموده اند. بارها آقا فرموده اند اقتصاد بدون نفت، یعنی می توانیم. چه کسانی از اقتصاد نفتی سود می برند؟! اگر مسئولین و سیاسیون عرضه ندارند، بروند تا کسانی دیگر بیایند کار را انجام دهند.

امر به معروف و نهی از منکر مسئولین

می دانید که دهه اول محرم، «دهه امر به معروف و نهی از منکر» است و این نام گذاری متأثر از قیام حضرت سیدالشهدا (ع) است. اما امام حسین (ع) چه کسی را امر به معروف کردند؟ تعدادی دختر بدحجاب در خیابان را؟! نه، ایشان مسئولان جامعه را امر به معروف کردند و علیه حاکم فاسد قیام کردند. باید وقتی اسم «امر به معروف و نهی از منکر» می آید، چهارستون بدن حاکمان فاسد و مدیران ناکارآمد بلرزد. باید وقتی اسم امر به معروف می آید، مدیرانی که می گویند «ما نمی توانیم» برافروخته و آشفته شوند و لرزه بر اندامشان بیفتد.

کنیم. [به ما گفته اند که بعضی مواقع] با محاسبه ی نتیجه، کاری را انجام بده بعضی وقت ها هم بدون توجه به نتیجه کاری را انجام بده. باید فعالیت های خود را متناسب با وظیفه های خود انجام دهیم. در

باید وقتی اسم «امر به معروف و نهی از منکر» می آید، چهارستون بدن حاکمان فاسد و مدیران ناکارآمد بلرزد. باید وقتی اسم امر به معروف می آید، مدیرانی که می گویند «ما نمی توانیم» برافروخته و آشفته شوند و لرزه بر اندامشان بیفتد.

نتیجه باید وظایفمان را بشناسیم که این کار سختی است ولی با توسل ممکن می شود.

خدا بیش از ظرفیت امتحان نمی گیرد

همان گونه که امتحان فردی داریم، امتحان اجتماعی نیز داریم. ابلیس همان طور که همیشه به یک فرد می گوید تو نمی توانی از پس این امتحان برآیی به جامعه هم می گوید تو نمی توانی. جوامع ایمانی هم گاهی اوقات ظرفیت های خودشان را دست کم می گیرند. ما می توانیم چون خداوند بالاتر از حد ظرفیت ما امتحان نمی گیرد. خدا از هر کسی امتحان می گیرد معلوم می شود که می تواند. امتحانات الهی ظرفیت

همه ی زندگی امتحان است

اساسا دستورات خدای عالم ترکیبی از دستورات و امتحانات است؛ مثلاً هنگامی که دستور به صبر و نماز داده می شود در ظرف زمانی و مکانی خاص و وضعیت خاص که امتحانی و ابتلائی خاص است به ما دستور داده می شود. تمام اوامر و نواهی خداوند همراه امتحانات است.

قضاوت ما در مورد توانایی های خودمان قضاوت درستی نیست. بلکه گاهی توسط شیطان رجیم اغوا می شویم و توانایی های خود را کمتر می پنداریم. امتحانات الهی کمی بالاتر از حد توانایی های بالفعل ما می باشد؛ چون می خواهد توانایی های بالقوه ما را بالفعل کند.

امتحان برای افزایش ظرفیت

خداوند نه لذت را منع می کند و نه رنج را تحویل می گیرد مگر این که همراه با افزایش ظرفیت باشد. این افزایش ظرفیت فقط با امتحان ممکن است که امتحان هم همراه با رنج است. [اگر] محاسبه نفس کنیم و معرفت نفس پیدا کنیم، می توانیم از امتحانات الهی سر در آوریم.

خوب ممکن است بگویند، این طور که شما مطرح می کنید انگیزه برای کار کردن در انسان از بین می رود؟ جواب این است که ما تکلیف داریم که تلاش کنیم و کاری با نتیجه نداشته باشیم. نباید با توجه به مقدرات کاری کنید بلکه با انگیزه و توجه به دستورات خدا کاری انجام دهیم. به ما دستور داده که تلاش

آنها از همین گریه های ترسند

فلسفه ی گریه و عزاداری امام حسین (ع)
 از نگاه امام خمینی (ره)

گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگه داشتن نهضت، و زنده نگه داشتن همین معنا [ست] که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد. دستور است. آن دستور عمل امام حسین، سلام الله علیه. دستور است برای همه: کل یوم عاشورا؛ و کل أرض كربلاء دستور است به این که هر روز و در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را.

امام حسین با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد؛ مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت؛ هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند. و این مجالسی که هست مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد. بچه ها و جوان های ما خیال نکنند که مسئله، مسئله «ملت گریه» است! این را دیگران القا کردند به شما که بگویند «ملت گریه»! آن ها از همین گریه ها می ترسند، برای این که گریه ای است که گریه بر مظلوم است؛ فریاد مقابل ظالم است. دسته هایی که بیرون می آیند، مقابل ظالم هستند. (صحیفه امام خمینی، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۵)

نمی دانند این قشرهای سیاسی که چه خدمتی این منبر، این محراب، به این کشور کرده. این ها چنانچه ملی هستند - ما کار نداریم که آیا به خدا هم کار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر کشورشان را می گویند می خواهیم، اگر ملت را می گویند که ما می خواهیم، این ها باید دامن بزنند به این روضه خوانی ها، برای این که این روضه خوانی ها این ملت شما را حفظ کرده، این روضه خوانی ها و مصیبت و گریه است که کشور شما را حفظ کرده. (صحیفه امام خمینی، جلد ۸ - صفحه ۵۲۸)



حسین در کربلا است!

چا نیانی...

...و الله اعلم...

پس از انقلاب اسلامی، جریانی از درون بدنه آن مدام در حال دعوت امت حزب الله به محافظه کاری، شک و تردید بوده است. جریانی که در نگاه اول افرادی ظاهرالصلاح و متشرع هستند؛ اما کیست نداند که همین‌ها روزگاری خون به دل امام کردند و مدام در فکر تدبیر تردید خود بودند. حضرت خمینی بارها خطر تسبیح به دست‌ها را گوشزد کرده بود. کسانی که به برکت این مکتب، اندک اعتباری در میان مردم یافته‌اند را می‌توان با کلیشه

تصویری مسجذنشینان زمان جنگ به خاطر داشت که مدام دم از انقلاب می‌زدند ولی دریغ از ذره‌ای عمل کردن. مثال‌های تاریخی این گروه مذبذب را می‌توان در طول هزار و چهارصد سال گذشته به کزات مشاهده نمود، که یکی از بارزترین ایشان سلیمان بن صرد خزاعی است.

سلیمان صحابی رسول الله بود. اهل نماز و عبادت و در زمره زهاد قرار داشت و مورد اعتماد علی (ع) بود. سلیمان حدیث ولایت را از بر داشت، چنان که علمای رجال او را جزو راویان ثقه می‌شمارند. از سویی دیگر مورد اعتماد شیعه بود و در زمره شیوخ جامعه کوفه قرار می‌گرفت.

اما همین سلیمان ثقه زاهد نیکوکار، هر جا که ائمه نیاز به اصحابی چون عمار داشتند، باخت داده است. چه هنگامه صفین که بر مصلحت علوی شورید و چه هنگام جمل که از شرکت در سپاه امیرالمومنین سر باز زد و چه زمان جلوه‌گر شدن شجاعت حسنی، که او را مذل المومنین خواند و کار را به جایی رساند که خواست حسین (ع) را به جای امام حسن (ع) امام گرداند.

آری بزرگترین مشکل سلیمان «خودرهبر پنداری» اش بود. او به جای این که سربازی پا در رکاب ولی زمان باشد، مدام فریاد «أنا عاقل» سر می‌داد. این چنین شد که فرزند صرد، حسین (ع) را در قتلگاه کربلا تنها گذاشت.

سلیمان جایی که باید حضور داشت، نبود. او مسلم را در کوچه‌های غربت کوفه تنها گذاشت به این

بهانه که تا کلام صریح امام نباشد کاری نمی‌کنیم. شیخ خزاعی بعدتر هم خود را متقاعد کرد که در کناره‌های بنشیند، شاید به درس و بحث مشغول شود، شاید فکر می‌کرد آینده اسلام و مسلمین به وجودش بیشتر نیاز دارد، شاید هم به فکر ریاست بعد از جنگ بود.

سلیمان بن صرد خزاعی در یک کلام، بازنده‌ای جامانده بود که بعدها هم خون خود را به هدر داد. شیخ جعفر شوشتری نقل می‌کند سلیمان در قیامت با چشمانی گریان در جهنم خواهد بود. مکتب حسین، کلاس درس عبرت است. مگر نه این است که زمین، زمین کربلا و زمان، زمانه عاشورا است. اندک تعللی در لبیک گفتن به فرمان ولی، مساوی است با جاماندن از قافله حسینی. باید مراقب بود، چرا که امروز اصلی‌ترین ویژگی جریان حزب الله که همان زمان‌شناسی و موقعیت‌فهمی است، در معرض کم‌رنگ شدن قرار دارد. اشتباه در سیستم محاسباتی امت انقلابی یعنی فلج شدن انقلاب.

در پایان به یاد آوریم کلام پیرجماران در وصف حزب الله که فرمود:

هر مسلمانی که موازین و اصول اسلام را پذیرفته است و در اعمال و رفتار از انضباط دقیق شیعی برخوردار است یک عضو از اعضا حزب الله است؛ و تمامی دستورات این حزب و خط مشی آن را قرآن و اسلام بیان کرده است. (صحیفه امام، جلد ۵، صفحه ۴۰۸)

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى ابْنِ الْحَسَنِ عَلِيٍّ وَ عَلَى ابْنِ الْحَسَنِ عَلِيٍّ وَ عَلَى ابْنِ الْحَسَنِ عَلِيٍّ وَ عَلَى ابْنِ الْحَسَنِ عَلِيٍّ

حسین (ع)، کشته‌ی جهل و غفلت!

عاشورا تکرار شدنی است (۴)

مسلمانان هرچه خودشان می‌فهمیدند، می‌گفتند و بعضی حرف آن‌ها را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کردند. کاهش آگاهی مردم در جامعه اسلامی عواقب وخیمی دارد و شاید مهم‌ترین اثرش این است که کسانی بر سر کار می‌آیند که با ارزش‌های اسلامی فاصله دارند مثل روی کار آمدن امثال ولید فاسق بعد از پیامبر (ص). نهایت این ماجرا آن است که جامعه پیامبر (ص) در معرفت آن‌قدر سقوط می‌کند که با فتوای به ظاهر عالمان زمان، عده‌ای حسین را با قصد قربت می‌کشند.

در انقلاب اسلامی نیز همه‌ی نهادها و سازمان‌ها وظیفه دارند که در راستای آگاهی‌بخشی صحیح به مردم قدم بردارند. مطبوعات، صدا و سیما و دیگر رسانه‌ها همه موظف‌اند که به دور از جنجال‌آفرینی‌های سیاسی، رسالت خود در این زمینه را ایفا کنند. همه نوع آگاهی برای مردم لازم است. البته خود آحاد مردم هم باید نسبت به هرآن‌چه که در سرنوشت آن‌ها مؤثر است حساس باشند و از مسئولین آگاهی را مطالبه کنند. مسئول را باید مورد سؤال قرار داد و این هیچ تناقضی با اعتماد به آن مسئول ندارد. این غفلت مردم است که کار را به جایی می‌رساند که مسئولی سرنوشت کشور را به خاطر منافع شخصی و گروهی خود به بازی بگیرد.

افزایش «معرفت» مردم بود. معرفت شفاف و بی‌ابهام نسبت به خدا، پیامبر، دین، احکام، جامعه، تکلیف و طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم‌اندوزی منتهی شد و جامعه‌ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند. برای تثبیت این کار زمان زیادی لازم بود که پیامبر

کاهش آگاهی مردم در جامعه اسلامی عواقب وخیمی دارد و شاید مهم‌ترین اثرش این است که کسانی بر سر کار می‌آیند که با ارزش‌های اسلامی فاصله دارند. نهایت این ماجرا آن است که جامعه در معرفت آن‌قدر سقوط می‌کند که با فتوای به ظاهر عالمان زمان، عده‌ای حسین را با قصد قربت می‌کشند.

(ص) در اختیار نداشت و انحراف خواص بعد از ایشان به گونه‌ای شد که این آگاهی در جامعه‌ی اسلامی سیر نزولی خود را طی کرد، معیارها از دست رفت و ارزش‌ها ضعیف شد و نتیجه این شد که کعب الاحبارها سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی گشتند. تازه

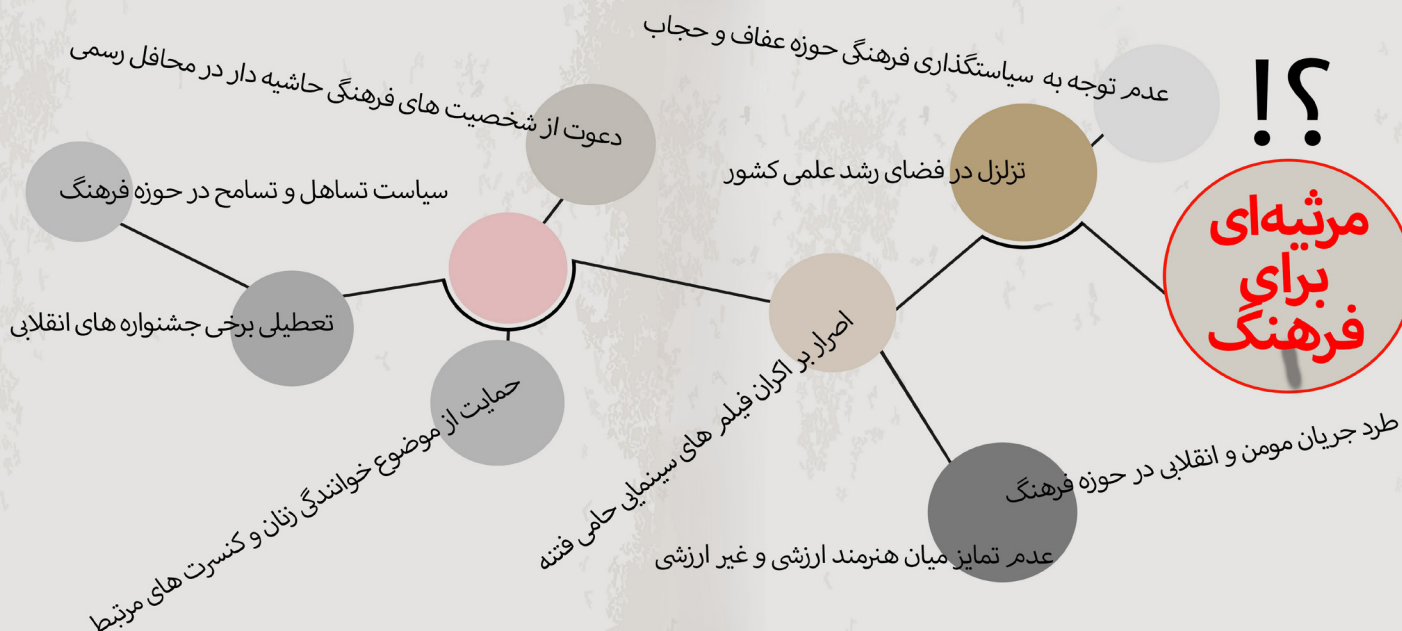
فقط پنجاه سال طول کشید تا یاران و شاگردان مکتب پیامبر (ص) آن چنان تغییر کنند که یزید را به حسین (ع) ترجیح دهند و او را به قتل برسانند. علت، تغییر در چهار رکنی بود که پیامبر جامعه اسلامی را بر اساس آن بنا نهاده بود: «معرفت»، «عبودیت»، «عدالت» و «محبت».

تحقق اهداف حکومت اسلامی بدون پشتیبانی مردم امکان‌پذیر نیست. در مقابل، حکومت اسلامی نیز خود را نسبت به تربیت مردم مسئول می‌داند و این رشد و تربیت بدون معرفت محقق نمی‌شود، پس یکی از کارکردهای حکومت ایجاد و گسترش آگاهی و معرفت در بین مردم می‌باشد تا آن‌ها را به نیروی فعال، نه نیروی منفعل بدل کند. با دادن آگاهی و مسئولیت به مردم در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، توان کارهای عظیم و سازنده در آن‌ها به وجود می‌آید و روحیه‌ی «ما می‌توانیم» در آن‌ها تقویت می‌شود. این درست برخلاف رویه‌ی حکومت‌های استبدادی است که درصدد ننگ داشتن مردم در جهل و غفلت برای پیاده کردن اهداف خود هستند.

یکی از مهم‌ترین کارهای پیامبر اکرم (ص) هم در اوایل تأسیس حکومت اسلامی در مدینه «آگاهی‌بخشی» و

!؟

مرثیه‌ای برای فرهنگ



توجه!

«این جا» هم حرم است

۱. آن شب، مسؤول انتظامات جلوی درب ورودی هیأت بودم. سخنرانی تا چند دقیقه دیگر شروع می شد و جمعیت فوج فوج وارد می شدند. عده ای عجله بیشتری داشتند تا جای خوبی در مجلس گیرشان بیاید. در آن بین، دیدم مردی میانسال که موهای سپید یکی در میان روی سرش جا خوش کرده بودند، خیلی با ادب و طمأنینه جلوی در ایستاد و دستی به در گرفت. رفتم جلو که تذکر بدهم مسیر را باز کند که متوجه شدم دارد چیزی زیر لب زمزمه می کند. گویی داشت اذن دخول می خواند... حالت انکسار که در چهره اش هویدا شد، «بسم الله» ی گفت و وارد مجلس شد...

۲. پیرمرد تکیده ای بود. به راحتی ۸۰ سال را داشت. به آستانه در که رسید، به حکم عتبه بوسی در مشاهد مشرفه، چارچوب درب آهنی مسجد را بوسید، دستش را پس از تبرک جستن از در و دیوار به صورت کشید و آن گاه قدم به مجلس گذاشت...

۳. جوان مشکی پوشی وارد مسجد شد، همان ابتدا که جایگاه و دکور مجلس را دید دست به سینه گذاشت، با نجوایی سوزناک گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله»...

۴. راه زیادی تا رسیدن به داخل مجلس بود. پیرزنی وارد سربالایی شده و به سختی راه می رفت. برای رفت و آمد پیران و آن‌هایی که راه رفتن برایشان سخت بود، سرویسی تعبیه شده بود. گفتیم: حاج خانم سوار سرویس هیأت بشوید. نگاهی کرد و گفت: نه پسر! بگذار کمی ثواب ببرم...

۵. فرموده‌اند: هر جا روضه ما خوانده شود، همان جا حرم ماست. مجلس ابا عبدالله هم انگار «آداب» خاص خودش را دارد. انگار که داری وارد حرم می شوی. باید اذن دخول خواند: اللهم انی وقتت علی باب من ابواب بیوت نبیک...

جواب حسین (ع) را چه می دهند؟

سال‌هاست که از عاشورا می‌گذرد و سال‌هاست که ...

وقتی قیام سال ۶۱ هجری در کربلا به وقوع پیوست، شاید یزیدیان هیچ گاه باور نمی‌کردند که روزی قهرمان این میدان تبدیل شود به یک نیرو محرکه‌ای علیه طاغوت‌های آینده!

و الآن قریب به هزار و چهار صد سال از آن واقعه می‌گذرد،

بنی‌العباس‌ها آمدند تا حرم حسین علیه‌السلام را ویران کنند، اما خود به زباله‌ها پیوستند،

نگذاشتند که مردم به زیارت سقای کربلا بروند، اما در اربعین حسینی کربلا شلوغ‌تر از ایام حج در مکه می‌شود،

راز ماندگاری حسین چه بود که مستکبران در مقابل این خاک مقدس زانو زدند و چهره‌ی خود را در برابر آب خونین فرات، سیاه دیدند؟

راز ماندگاری در خونی بود که در راه خدا ریخته شد، همان خون‌هایی چند صد سال بعد بر روی خاک‌های داغ هویره و طلاییه ریخت،

همان خون‌هایی که پیش از ریخته شدن،

زمزمه ی «لبیک یا حسین» داشتند،

و چاره‌ای برای ماندگاری نیست، خون‌هایی برای خدا ریخته می‌شود،

و من نمی‌دانم روز قیامت،

آنان که به این خون‌ها خیانت کرده‌اند، چه جوابی در مقابل،

نه مادران شهیدان،

نه دل پر از غم و غصه‌ی پیر جماران که شهدا ما را قسم دادند که مبادا حرف امام زمین بماند،

نه شهیدان زنده‌ای که بر روی ویلچرها راه می‌روند و گازهای خردل در سینه‌هایشان دم و بازدم می‌کند،

بلکه از سقای بی‌دست کربلا که برای دوری از دیدن چشم گریان برادرش، چشم‌هایش را داد،

بلکه از سرور و سالار شهیدان که شهادت را برایمان به ارث گذاشت...

من نمی‌دانم چه جوابی خواهند داشت، نمی‌دانم؟!!!

